

# گفتگو با ویلیام سارویان

احساسی دارید؟

○ يك بار مارک تواین که بسیار به او می‌بالم، گفته بود: «اگر می‌خواهی خودت را به زحمت نیندازی، حقیقت را بگو.» حقیقتی که من با صراحت می‌خواهم بگویم این است که من از اینکه در میان این همراهان هستم خوشحالم، اما از طرفی از این نوع دسته‌بندیها شکفتزده می‌شوم. این تقسیم‌بندی به درد تبلیغات ورزشی می‌خورد. ادبیات مسابقه‌ ورزشی و زورآزمایی نیست که نیاز به این نوع دسته‌بندیها داشته باشد. بعلاوه نمی‌توان هیچ شخصیت خلاق را با دیگری سنجید، زیرا هر کدام ویژگی خاص خویش را دارند. من به طور کلی از این نوع دسته‌بندیها پرهیز می‌کنم، حتی اگر مرا راضی کند.

● آیا سارویان از ذهنیت خویش با ما سخن می‌گوید؟

○ معتقدم آدمی نباید از مسائلی که در ذهنش می‌گذرد سخن بگوید، بلکه باید آنها را در درونش پنهان سازد. چه برایش بسیار مفید باشد یا نباشد. این کاری است که من می‌کنم.

● پس شما ذهنیت را برای خودتان یادداشت می‌کنید، در حالی که نویسندگان حرفه‌ای آنها را به صورت مسائل مهمی برای دیگران بازگو می‌کنند.

○ به طور کلی فکر می‌کنم نباید تنها نویسندگان حرفه‌ای ذهنیت خود را روی کاغذ بیاورند، بلکه حتی ساده‌ترین افراد نیز - با هر شغلی که داشته باشند - این حق را دارند، به ویژه اگر عمرشان به هفتاد رسیده باشد. چنانچه خودم این گونه‌ام؛ اما آنچه ترجمه آدمی را برمی‌انگیزد، این است که آنها درست یا غلط هر آنچه را که می‌نویسند منتشر می‌کنند.

● اگر خوانندگانی نباشند، پس برای که می‌نویسیم؟

○ مگر می‌شود خواننده‌ای نباشد؟ حتماً اطرافیان ما آنها را می‌خوانند. زمانی که انسان قلم به دست می‌گیرد، سعی می‌کند فکرش را متمرکز کند و مهمترین چیزهایی را که به آنها ایمان دارد روی کاغذ بیاورد. بدون تردید، چکیده اندیشه‌های مکتوب از طرف هر کسی برای دیگران در حدی قابل قبول است. بگذار پسر یا نوه‌ات از این اندیشه‌ها بارور شوند.

من اکثر اوقات داستان «سنل» گوگول را می‌خوانم. گوگول کسی است که متوجه فردی چون آکاکی شد و او را در نوشته‌اش جاودانه ساخته است و آن را به ما ارائه کرده است. هر بار که به لتینگراد می‌روم و در خیابانهای نیفکایا برای تفریح قدم می‌زنم، احساس می‌کنم آکاکی یا یکی از نواده‌هایش در گوشه‌ای از این خیابان در حال قدم زدن هستند یا در نزدیکی من حرکت می‌کنند. فکرش را بکن، چقدر جالب بود اگر یادداشتهای گوگول را در اختیار داشتیم! بدون تردید هم جالب بود و هم

ویلیام سارویان نویسنده آمریکایی ارمنی‌الاصل در سال ۱۹۰۸ چشم به جهان گشود. مدت زیادی از عمرش را در اروپا گذراند. اولین مجموعه داستانش را در سال ۱۹۳۴ منتشر ساخت. پس از آن مجموعه داستانهای بسیاری را به چاپ رساند از جمله: «در امریکا متولد شدم» ۱۹۳۸، «نام من آرام است» ۱۹۴۰، سارویان داستانهای بلند بسیاری نیز نوشت مانند: «کمدی انسانی» ۱۹۴۳، «ماجراهای ویسلی جاکسن» ۱۹۴۶، «مادرم دوست دارم» ۱۹۵۶، و «پلرم عقلت را از دست داده‌ای!» ۱۹۵۷.

آثار سارویان منحصر به داستانهای کوتاه و بلند نیست، بلکه نمایشنامه نیز دارد. «قلب من در کوهستان است» ۱۹۳۹، «دوره‌های زندگی شما» ۱۹۴۰، «غازشینیان» ۱۹۵۸.

سارویان در اکثر آثارش از انسانهایی سخن می‌گوید که از حرص و آز نظام سرمایه‌داری دورند. وی در آثارش سراب زندگی و رفاه را در امریکا به تصویر می‌کشد. قهرمانان او به طور معمول ساکنان خرده‌با و فقیر امریکایی هستند، کسانی که حتی اگر وضعیت اجتماعی آنان متحول شود و زندگی اقتصادیشان رو به بهبودی گذارد، باز هم طعم خوشبختی و نشاط را احساس نخواهند کرد.

سارویان برخی از آثارش را با توجه به زندگی خودش نوشته است. آثاری چون «لوچر خه‌سوار بر فراز تپه بوری» ۱۹۵۲، «او آمد و رفت و تو می‌دانی که بود» ۱۹۶۱. در نوشته‌های وی ویژگیهای ادبیات ارمنی و امریکایی به شکل مشخصی درهم آمیخته‌اند. نویسنده در تصویر شخصیهایی موفق است که سادگی و صداقت کودکانه خود را نسبت به جهان حفظ کرده‌اند و این موفقیت در پرتو صداقتی است که در اکثر آثارش به چشم می‌خورد.

سارویان سعی می‌کند از انسانهای مهربان سخن بگوید و از هر آنچه که خشن، دداور، و زنج‌آفرین است بگریزد. به همین خاطر می‌بینیم که آثارش رنگ عاطفی لطیفی به خود می‌گیرند.

آثار سارویان ویژگی خاص او را دارد و همین باعث تمایز آنها از آثار دیگر نویسندگان می‌شود و آن ایمان به پیروزی آدمی، استعدادهای خلاق، و موضع‌گیری عادلانه‌ی او در جریان‌ات است. اگر به نوشته‌هایش نظری بیفکنیم، می‌بینیم که نویسنده در آثارش به هزاران انسانی توجه داشته است که در سفر طولانی سر زندگی‌اش بسان رهگنری با آنان برخورد داشته است و تصاویر دقیقی از آنها ترسیم می‌کند.

سارویان در مصاحبه‌ای گفته است: «برایم افتخار بزرگی است در ردیف نویسندگانی باشم که آنچه می‌نویسند به زبانهای دیگر ترجمه می‌شود».

ولی در هفتاد و سه سالگی درگذشت. مصاحبه زیر سه سال پیش از مرگ او انجام شده است.

● نام سارویان همواره در کنار نام نویسندگان بزرگ و مشهوری چون همینگوی، فاکنر، اشتاین‌بک، و... قرار دارد. از این همدوشی چه

لذت بخش. به خاطر همین من معتقدم هر کسی باید برای خودش [هم که شده] بنویسد. انسان تنها به جهان دیگر سفر نمی کند، بلکه با خویش دنیای مخصوصش را نیز همراه می برد و این عادلانه نیست!

• آیا فکر می کنید ادبیات و هنر می توانند جهان را دگرگون سازند؟

• یک بار نامه ای از پرناوردشاد دریافت کردم که از من دعوت کرده بود به خانه اش بروم. پذیرفتم و رفتم. در آنجا هربرت ویلز را دیدم. هر دو نویسنده از من بزرگتر بودند. هربرت ویلز با تلخی گفت: «می خواهد تمامی شصت و هشت داستان بلندش را آتش بزند، چون نتوانسته اند دنیا را به اندازه تار مویی تغییر دهند. دنیایی که بمبها در آن همچنان منفجر می شوند و کودکان و بی گناهان جان می سپارند.» پرناوردشاد نیز نظر او را تأیید کرد، اما نه صد درصد. آن زمان دیدگاهشان را قبول نداشتم و با آنها مخالفت کردم و تا امروز نیز همین عقیده را دارم. از زمان هومبروس - حتی شاید بشود گفت بسیار پیش از آن - شاهد تأثیر فراوان هنر و ادبیات بر مردم هستیم. به طور کلی معتقدم هنر و ادب روی زندگی تأثیر می گذارد. حال کم یا زیاد. همان طور که زندگی بر ادبیات تأثیر گذار است.

• نظرتان درباره قهرمانی اجتماعی از نویسندگان و هنرمندان چیست؟

• بدون تردید این موضوع در مناطق مختلف متفاوت است. شاید بهترین نمونه مودی باشد که در شوروی دیدم و آن حضور پوشکین است در همه جا. این موضوع نشانگر این است که انسانهای خلاق افتخار ملی محسوب می شوند. کافی است بگویم من برای رسیدن به اتحاد جماهیر شوروی سوار کشتی شدم به نام الکساندر پوشکین و در ریگا با دوستان نویسنده لیتوانی ام در خیابانی قدم زدیم به نام پوشکین. در لنینگراد تقریباً همه چیز همراه با نام پوشکین است. واقعاً احساس کردم این نویسنده سمبل افتخار ملی تمامی سرزمینهای اتحاد جماهیر شوروی است.

متأسفانه گاهی پوشکین نیز به سرنوشت اکثر شاعران بزرگ جهان دچار می شود، یعنی آنچنان که شایسته اوست از وی قهرمانی به عمل نمی آید، زیرا شاعر هرچه برجسته تر و بیان احساسش لطیفتر و شاعرانه تر باشد، ترجمه شعرش دشوارتر است و به تعبیر دقیقتر ترجمه شعرش ممکن نیست.

• آیا سارویان با ما از شیوه های خاص نویسندگی و استفاده از فرصتهایش حرف می زند؟

• حتماً دوست داری عاداتی مرا به عنوان یک نویسنده بدانی خوب، اشکالی ندارد. من معتقدم نویسنده همیشه باید به موضوع اثرش فکر کند. من بیشتر اوقات مسافرم، اما همیشه بر این مطلب پافشاری می کنم که اگر نتوانستم از صبح زود استفاده کنم احتمالاً آن روز دیگر برآیم [از نظر نویسندگی] مفید نیست. در چنین شرایطی شب هم برایم فایده ای نخواهد داشت. به خاطر همین خودم را عادت داده ام که هر

روز شش صبح از خواب بیدار بشوم، اگرچه شب قبل دیر وقت به بستر رفته باشم.

• بسیاری از نویسندگان و بازیگران تئاتر، می گویند که خیلی دوست دارند سالهای اول تحصیلشان نماینده های شما را مطالعه کنند. فکر می کنید نقش تئاتر و هنرهای نمایشی در جهان امروز چیست؟

• زمانی که ما - طبق آمار یونسکو - می فهمیم در جهان امروز حدود نیم میلیارد تلویزیون وجود دارد، طبیعی است نویسنده نمی تواند این موضوع را جدی بگیرد که نمایش در جامعه ما مهم و ضروری است. نمایش کاری است که از طریق آن با میلیونها نفر سر و کار داری. این چیزی است که نویسنده یا کارگردان امروز هنرهای نمایشی را ناگزیر می کند اهمیت رسالتی را که بر دوش دارد دریابد.

• در جهان امروز، با چه چیزی بدون محافظه کاری برخورد می کنید؟ آیا به همه چیز با شک می نگرید؟

• چه بسا فریاد نوزادی که چشم به جهان می گشاید تنها چیزی باشد که بدون هیچ تعارفی در جهان امروز با آن بدون محافظه کاری برخورد می کنم. زیرا گویای زندگی است و عین ابداع است.... نویسنده قبل از هر چیز به زندگی با چشمانی جستجوگر و نافذ می نگرد و این چیزی است که به آن رسیده ام.

• عمر شما به هفتاد رسیده آیا برنامه های خاصی برای خودتان دارید و از چیزهای مشخصی دوری می کنید؟

• بدون تردید هفتاد سال عمر، در عین حال که طولانی است کوتاه نیز هست. من از طرفی مانند یک گاو نر سالم، اما چه بسا از دهها بیماری کوچک و بزرگ رنج ببرم. سعی می کنم پیش دکترها نروم، جز در آخرین مرحله بیماری. می دانم بهترین راه درمان من گردش، پیاده روی زیاد، و دوچرخه سواری است. خیلی چای می خورم. قبلاً هر روز دو بسته و نیم سیگار می کشیدم، اما الان آن را ترك کرده ام. نمی توانم بدون شوخیهای گزنده زنده باشم، جزیی از وجودم شده است. سعی می کنم بیماریم را به دیگران ابراز نکنم، این عادت را از پیشینیانم به ارث برده ام، زیرا در ارمنستان بر این باوریم کسی که نزد دیگران شکوه می کند و دلسوزی دیگران را نسبت به بیماریش برمی انگیزاند، خود را دلیل می کند. در گذشته خیلی ورق بازی می کردم که حالا ترك کرده ام. برای وقت کاملاً ارزش قایلم و در بهره برداری از آن حریص. سعی می کنم بین آفرینشهایم به عنوان یک نویسنده و بین نیازهای زندگی ام هماهنگی ایجاد کنم، یعنی تلاش می کنم سارویان نویسنده و سارویان انسان باشم. در اینجا ناگزیرم روی این نکته تأکید کنم که آدمی همواره باید برای دستیابی به قله ها تلاش کند.

پانویس:

۱- کمدی انسانی، ویلیام سارویان، مترجم سیمین دانشور، ناشر: خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۷.

